

رئالیسم نئوکلاسیک و سیاست خارجی آمریکا؛ تحلیلی نظری بر فهم سیاست خارجی ایالات متحده

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۲/۱۸
تاریخ تأیید: ۱۳۹۶/۰۷/۲۲

ساناز تابع افشار*
کیهان برزگر**

چکیده

تأثیر گروه‌های ذی‌نفع در داخل کشورها بر شکل‌دهی سیاست خارجی، تغییری طولانی برای صاحب‌نظران واقع‌گرایی نئوکلاسیک در تحلیل سیاست خارجی متفاوت دولت‌ها بوده است. تحلیل رئالیسم نئوکلاسیک، به‌طور معمول تحلیلی چندسطحی است که هم‌زمان به تحلیل نظام و واحد دولت پرداخته و با ادغام عوامل سیستمیک و داخلی، نظریه منسجم و سازگارتری از سیاست خارجی ارائه می‌دهد. این نظریه باعث ایجاد سازشی معتبر بین نیاز به دقت نظری و پذیرش جنبه‌های درهم‌پیچیده گزینه‌های سیاست خارجی-با در نظر داشتن توأمان عوامل ساختاری در کنار عوامل داخلی-می‌شود. به این دلیل، مدعای مقاله آن است که واقع‌گرایی نئوکلاسیک چارچوب نظری منسجم‌تری در فهم سیاست خارجی آمریکا به‌دست می‌دهد. نویسندگان در چارچوب واقع‌گرایی نئوکلاسیک، به بررسی نقش گروه‌های ذی‌نفع، از جمله گروه‌های ذی‌نفع قومی، در شکل‌دهی به سیاست خارجی ایالات متحده پرداخته‌اند؛ به نحوی که مکانیزم عمل این گروه‌های ذی‌نفع، با هدف متأثر ساختن سیاست خارجی ایالات متحده، به‌ویژه از طریق لابی با کنگره شکل می‌گیرد.

واژگان کلیدی: واقع‌گرایی نئوکلاسیک، سیاست خارجی آمریکا، کنگره، لابی‌گری، گروه‌های ذی‌نفع، لابی اسرائیل.

* دانشجوی دکتری
روابط بین‌الملل، دانشگاه
آزاد اسلامی، واحد علوم و
تحقیقات، تهران.

Sanaz_tabeafshar@
yahoo.com

** دانشیار و مدیر گروه
روابط بین‌الملل، دانشگاه
آزاد اسلامی، واحد علوم و
تحقیقات، تهران (نویسنده
مسئول).

kbarzegar@hotmail.com

مقدمه

در حالی که متأثر از مناظرات نظری بین نئورئالیست‌ها و منتقدان آن‌ها، عمده مباحث نظریه‌های روابط بین‌الملل بر سر چپستی طبیعت سیستم بین‌الملل و تأثیر آن بر الگوهای برون‌داد بین‌المللی از قبیل جنگ و صلح بوده است و نظریه‌پردازان در خصوص این مطلب که آیا سیستم چندقطبی بیش‌تر از سیستم دوقطبی مولد تنازع است و یا آیا نهادهای بین‌المللی قادر به افزایش همکاری بین‌المللی هستند یا نه، به مناظره پرداخته‌اند، نظریه‌های سیاست خارجی در پی توضیح این مطلب هستند که دولت‌ها در حوزه خارجی خود به دنبال چه بوده و چه زمان سعی در به‌دست آوردن آن دارند. گرچه برخی چون والتز معتقد هستند که سیاست خارجی توسط عوامل داخلی و خارجی هدایت می‌شود، بنابراین نمی‌توان در پی توصیف نظری آن بود، دیگری به رد این تردید پرداخته و در نتیجه، تلاش‌های اخیر آن‌ها در ساختن یک نظریه کلی از سیاست خارجی، به ایجاد مکاتب فکری متعدد از جمله نظریه رئالیسم نئوکلاسیک انجامیده است.

واقع‌گرایی نئوکلاسیک ضمن باور به این که فهم اکثر امور جاری روابط بین‌الملل بر عهده نظریه سیاست خارجی است، با درگیر نمودن هم‌زمان متغیرهای داخلی، به‌ویژه نقش گروه‌های ذی‌نفع و متغیرهای بیرونی، شامل جایگاه کشور در سیستم بین‌الملل، دیدگاه سازمان‌یافته به‌خصوصی از تفکر رئالیسم کلاسیک را به‌وجود آورده است. این نظریه‌پردازان ضمن توجه به این نکته که تأثیر متغیر بیرونی نظام بین‌المللی بر سیاست خارجی کشورها پیچیده است، به نحوی که فشارهای سیستمی از طریق متغیرهای مداخله‌گر بر سطح واحد ترجمه می‌شوند، بر نقش تعیین‌کننده مؤلفه‌های داخلی بر سیاست خارجی کشورها تأکید می‌نمایند.

بنابراین، با توجه به نقش گروه‌های ذی‌نفع، از جمله گروه‌های ذی‌نفع قومی در سیاست‌های آمریکایی و سیاست خارجی این کشور از زمان تأسیس ایالات متحده، در میان نظریه‌های روابط بین‌الملل واقع‌گرایی نئوکلاسیک به دلیل اهمیتی که به این گروه‌ها می‌دهد، می‌تواند چارچوب مناسبی برای تحلیل سیاست خارجی آمریکا به دست دهد. بنابراین، سؤال اصلی مقاله آن است که چرا و چگونه نظریه رئالیسم نئوکلاسیک می‌تواند فهم کامل‌تری از سیاست خارجی آمریکا به دست دهد؟ همچنین، این مقاله به سؤالات دیگری از جمله در خصوص

نقش گروه‌های ذی‌نفع، لابی‌ها و مکانیزم لابی‌گری در شکل‌دهی به سیاست خارجی آمریکا پاسخ خواهد داد.

پیشینه پژوهش

قریب به سه دهه قبل، رابرت پتنم در مقاله خود «دموکراسی و سیاست‌های داخلی: منطق بازی دوسطحی» چارچوب نظری سیاست خارجی آمریکا را اعلام کرد و بیان داشت که روابط بین‌الملل برای آمریکا یک بازی دوسطحی^۱ است؛ یک سطح، عرصه بین‌الملل است که صحنه بده‌بستان میان دول، عقد پیمان، ایجاد ائتلاف، حل اختلاف و غیره است؛ ولی مهم‌ترین سطح، سطح داخل است که بده‌بستان در آن بسیار مشکل و ممکن است با مخالفت‌های جدی از جانب احزاب داخلی، گروه‌های قانون‌گذار، گروه‌های فشار داخلی، فعالان سیاسی، شرکت‌ها و سایر گروه‌های ذی‌نفع مواجه شود. این گروه‌ها ممکن است به حمایت و یا مخالفت با موضوعی بپردازند، ولی نتیجه به این امر بستگی دارد که آیا آن‌ها قادر به متأثر ساختن روند سیاسی هستند یا خیر (Putnam, 1988: 427-460). مقاله پتنم علی‌رغم اشاره به نیروهای داخلی مؤثر بر سیاست خارجی آمریکا، بدون توجه جدی به قوه مجریه، عمدتاً به تأثیرات گروه‌های داخلی با رویکردی اقتصادی اشاره داشته است. گرچه بعد از آن، ذکر یا و میلنر به مسئله اهمیت و پیچیدگی موضوع سیاست خارجی آمریکا تصریح داشته‌اند. ذکر یا در کتاب «از ثروت تا قدرت: منشأ غیرمعمول نقش جهانی آمریکا»، سیاست خارجی ایالات متحده را همواره متناقض و پیچیده دانسته؛ به نحوی که خود این مسئله فهم آن را سخت‌تر نموده و حتی در زمان ظهور قدرت‌های بزرگ دیگر، سیاست خارجی واشنگتن به صورت مداوم در مرکز توجه جامعه جهانی قرار داشته است (Zakaria, 1998). میلنر نیز در مقاله «سیاست عقلانی: برخاستن سنتزی از بین‌الملل، آمریکا و سیاست‌های تطبیقی»، فهم سیاست خارجی آمریکا از حیث میزان تأثیرگذاری این کشور در روابط بین‌الملل را حائز اهمیت دانسته و فهم آن را مستلزم توجه به متغیرهای داخلی تأثیرگذار در شکل‌دهی به سیاست خارجی این کشور دانسته است. وی مانند برخی دیگر از نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل، کشورها را به صورت بازیگران واحد در صحنه بین‌الملل در نظر نمی‌گیرد و به اهمیت

بازیگران داخلی پی برده است (Milner, 1998). میلنر علی‌رغم توجه به متغیرهای مداخله‌گر در شکل دهی به سیاست خارجی آمریکا، همچنان متغیرهای سطح کلان را عامل تعیین‌کننده در شکل دهی به آن دانسته است. ذکر این نیز در آثار خود، بیش‌تر بر نیروهای داخلی اقتصادی مؤثر بر سیاست خارجی آمریکا توجه داشته است تا نیروهای قومی دخیل در آن.

گیدئون رز که اساساً اصطلاح واقع‌گرایی نئوکلاسیک ابداع وی است، در مقاله «رنالیسم نئوکلاسیک و نظریه‌های سیاست خارجی»، با اشاره به انواع نگرش‌های رئالیستی و نیز به مکتب *این پالیتیک*^۱، این مکتب را شامل متداول‌ترین نظریاتی دانسته که در آن تأکید فراوانی بر تأثیر عوامل داخلی بر سیاست خارجی شده است. وی نظریات دیگر را در واقع، گونه‌هایی از رئالیسم برمی‌شمارد که به تأثیر سیستم بین‌الملل بر رفتار دولت‌ها پرداخته‌اند؛ رئالیسم ته‌اجمی (که برخی آن را رئالیسم پرخاش‌گر نامیده‌اند) به‌وارونه‌سازی جوهری منطق *این پالیتیک* پرداخته و بر تسلط همیشگی عوامل سیستم تأکید می‌نماید. رئالیسم تدافعی با اتخاذ موضعی معتدل اعلام می‌دارد که در عمل، عوامل سیستمی به هدایت برخی و نه همه رفتار دولت‌ها می‌پردازند. سرانجام، مجموع این نظریات به تشکیل مکتب چهارمی به‌نام واقع‌گرایی نئو کلاسیک انجامیده است (Rose, 1998). گرچه وی مفهوم واقع‌گرایی نئوکلاسیک را ابداع نمود و در بسط نظری آن کوشید، با وجود این، تصویر دقیقی از اعمال این نظریه بر فهم سیاست خارجی آمریکا به‌دست نداده است.

همچنین برخی از کارهای اولیه *راینز کاپن* به‌ویژه مقاله «افکار عمومی، ساختار داخلی و سیاست خارجی در لیبرال دموکراسی» به تأثیر افکار عمومی بر سیاست خارجی دولت‌های دموکرات اشاره دارد و ساختارهای داخلی^۲ و روندهای ائتلاف‌سازی^۳ را به عنوان دو متغیر مداخله‌گری معرفی می‌کند که تقریباً به تطابق کارگزار و ساختار در عرصه بین‌الملل می‌پردازد (Risse.Kappen, 1993). کاپن بدون توجه کافی به نقش گروه‌ها و تأثیر آن بر ساخت سیاست خارجی آمریکا، نقطه تمرکز خود را بر تأثیر افکار عمومی در شکل دهی به سیاست خارجی آمریکا از طریق مکانیزم دیپلماسی عمومی معطوف نموده است.

1 Innen Politic
2 Domestic Structures
3 Coalition-Building Processes

از سوی دیگر، مطالعه تأثیر گروه‌های ذی‌نفع در سیاست خارجی ایالات متحده دارای سابقه‌ای غنی است که به کتاب کلاسیک «سیاست، فشار و تعرفه» نوشته شتشنایدر، رئیس اسبق سازمان علوم و سیاست، باز می‌گردد (Schattschneider, 1935). وی در کتاب خود به تأثیرات اقتصادی گروه‌های فشار در سیاست خارجی ایالات متحده پرداخته و می‌نویسد که سیستم قانون‌گذاری در آمریکا توسط گروه‌های ذی‌نفع ربوده شده است. وی اعتقاد دارد افکار عمومی جامعه وقت اندیشیدن در مورد سیاست را ندارند، اما گروه‌های فشار با چانه‌زنی و لابی‌گری، منافع اقلیت‌ها را به پیش می‌برند. نقطه قوت این کتاب آن است که نویسنده برای اولین بار از تأثیر گروه‌های فشار داخلی در اقتصاد آمریکا سخن گفته، تأثیری که در سال ۱۹۳۵ در جامعه آمریکا از دید بسیاری از نظریه‌پردازان مخفی مانده بود. نقطه ضعف این کتاب آن است که نویسنده بیش‌تر به مسئله سیاست اقتصادی و مخصوصاً تعرفه پرداخته و از بیان نحوه تأثیر این گروه‌ها در سیاست خارجی آمریکا خودداری کرده است.

همچنین، از بین نظریه‌پردازان واقع‌گرای نئوکلاسیک، لوبل نیز گروه‌های ذی‌نفع را در قانون مطالعات خود قرار داده و به نقش رقابت بین گروه‌های ذی‌نفع اقتصادی در شکل‌گیری سیاست خارجی پرداخته است. این درحالی است که نوشته ریپزمن در کتاب «رئالیسم نئوکلاسیک و گروه‌های ذی‌نفع داخلی»، محصولی صریح‌تر محسوب می‌شود، زیرا وی در پی بررسی نقش گروه‌های ذی‌نفع به شکل عام‌تری است (Ripsman, 2009).

کتاب «موضوعات اقتصاد سیاسی: نگاه به داخل در عصر جهانی‌شدن»، نوشته واین تراپ نیز کمک فراوانی در جهت درک بهتر کار لابی‌ها و تأثیر فراوان آن در سیاست خارجی آمریکا می‌کند. وی می‌نویسد سیاست قند آمریکا همیشه تحت تأثیر سود در حال رشد محصول قند و شکر بوده است. قانون‌زدایی نهادهای مالی که به پریشانی جهانی انجامید، توسط لابی‌گرهای اقتصادی و کسانی که فکر می‌کنند بازار به تنهایی بهترین را می‌خواهد، تشدید می‌شود. لابی‌های مختلف با به روی کار آمدن احزاب گوناگون در کنگره، قدرت را به دست می‌آورند، مانند گروه‌های ذی‌نفع مالی در دوره جمهوری خواهان و اتحادیه‌های کارگری در دوره دموکرات‌ها (Weintraub, 2009). و این تراپ علی‌رغم اشاره به نقش لابی‌ها، عمدتاً به مطالعه تأثیر گروه‌های فشار اقتصادی بر شکل دهی به سیاست خارجی آمریکا پرداخته است.

از میان پژوهش‌گران داخلی، دهقانی فیروزآبادی و سلیمی در دو مقاله مجزا، «واقع‌گرایی نئوکلاسیک و سیاست خارجی ایران» (فیروزآبادی، ۱۳۹۰: ۲۹۴-۲۷۵) و «مبانی نظری، فرانظری و نقد نظریه واقع‌گرایی نئوکلاسیک» (سلیمی، ۱۳۹۴: ۱۳-۴۲)، ضمن تشریح نظریه واقع‌گرایی نئوکلاسیک، به ترتیب اعمال آن بر سیاست خارجی ایران و نه در خصوص آمریکا و نقد نظریه را از حیث تعلق آن به نظریه‌های روابط بین‌الملل و نه نظریه سیاست خارجی مورد توجه قرار داده‌اند.

در مقایسه این مقاله با آثار فوق، نوآوری این مقاله آن است که با بهره‌گیری از نظریه واقع‌گرایی نئوکلاسیک به عنوان نظریه سیاست خارجی، بر نقش گروه‌های ذی‌نفع از جمله گروه‌های ذی‌نفع قومی، در شکل‌دهی به سیاست خارجی ایالات متحده و نحوه عملکرد این گروه‌ها، بر هدف متأثر ساختن سیاست خارجی ایالات متحده، به‌ویژه از طریق سازوکار لابی با کنگره، تمرکز نموده است.

۱. نظریه رئالیسم نئوکلاسیک

واقع‌گرایی نئوکلاسیک ضمن تأکید بر محوریت قدرت، معتقد است گزینه‌های سیاست خارجی توسط نخبگان و رهبران سیاسی واقعی خلق شده و دقیقاً به همین دلیل، برداشت آن‌ها از قدرت نسبی از اهمیت فراوانی برخوردار است و لذا منابع فیزیکی و کمی قدرت به‌تنهایی دخیل نیستند. هم‌چنین، رهبران و نخبگان همیشه از آزادی کامل برای استخراج و هدایت منابع مادی ملی، دقیقاً به همان طریقی که مایل‌اند، برخوردار نیستند. آن‌ها بر این باورند که تحلیل‌های قدرت هم‌چنین می‌بایست به سنجش قدرت و ساختار مرتبط دولت‌ها با جوامع بپردازد، چراکه این روابط تأثیر فراوانی بر میزان منابع اختصاص‌یافته برای سیاست خارجی دارند. این بدین معناست که کشورها با توان‌مندی‌های مادی یکسان ولی با ساختار متفاوت، رفتار مشابهی ندارند. بنابراین، واقع‌گرایان نئوکلاسیک معتقدند که فهم ارتباط بین قدرت و سیاست نیاز به سنجشی نزدیک از زمینه‌ای دارد که سیاست خارجی در آن شکل گرفته و اعمال می‌شود (Steimo, Thelen and Longstreth, 1992: 11).

برای به‌دست آوردن درک مناسبی از واقع‌گرایی نئوکلاسیک، باید به چگونگی ارتباط آن با نئورئالیسم و واقع‌گرایی کلاسیک پرداخت. همانند رئالیسم کلاسیک و

نئورئالیسم، واقع‌گرایی نئوکلاسیک (NCR)^۱ دارای مفروضات اساسی درباره آن دسته از ماهیت روابط بین‌المللی است که اساس پارادایم واقع‌گرایی محسوب می‌شوند. پیروان واقع‌گرایی نئوکلاسیک مانند لوبل^۲، ریپزمن^۳ و تالیافرو^۴ به شناسایی سه فرضیه اصلی و توصیف آن پرداخته‌اند: اول، انسان نمی‌تواند به صورت فردی به حیات خود ادامه دهد، بنابراین با پیوستن به گروهی بزرگ‌تر و اعلام وفاداری خود به آن، در پی بهره‌مندی از امنیت در برابر دشمنان خارجی است؛ بنابراین، قبیله‌گرایی امری تغییرناپذیر از زندگی سیاسی و اجتماعی است. لذا تمامی انواع رئالیسم، ذاتاً گروه‌محورند. دوم، سیاست یعنی مبارزه دائمی در میان گروه‌های خودمحور که در شرایط عمومی کمبود و عدم قطعیت به‌سر می‌برند. کالاهای کمیاب ممکن است شامل قابلیت‌های مادی و یا منابع اجتماعی، از جمله اعتبار و موقعیت باشند. گروه‌ها هم‌چنین، در عدم اطمینانی فراگیر نسبت به اهداف و مقاصد حال و آینده یکدیگر به‌سر می‌برند. سوم، قدرت نیاز اساسی هر گروه برای رسیدن به اهداف خود محسوب می‌شود؛ خواه این هدف استیلای جهانی باشد خواه حفظ خود (Lobell, Ripsman & Taliaferro, 2009: 14 – 15).

علاوه بر آن، مانند سایر نظریه‌های رئالیستی مدرن، واقع‌گرایی نئوکلاسیک دولت‌محور است و معتقد است که رقابت برای قدرت و نفوذ بین دولت‌ها در سیستم هرج و مرج بین‌المللی از ویژگی‌های مهمی است که سیاست بین‌الملل را تعریف می‌کند. هم‌چنین، واقع‌گرایان نئوکلاسیک نمایی از سیستم بین‌الملل ارائه می‌دهند که به شدت متأثر از نئورئالیسم است؛ آن‌ها بر این باورند که پاداش و یا تنبیه که از ویژگی‌های پویایی سیستم است، بر رفتار دولت‌ها تأثیر می‌گذارد. هم‌چنین، برخی بر این باورند که واقع‌گرایی نئوکلاسیک شکلی منطقی و بسط‌یافته از نئورئالیسم است، حال آن‌که این دو تفاوت عمیقی دارند (Rathburn, 2008: 294-321). با این حال، از جنبه‌های مهم واقع‌گرایی نئوکلاسیک، وابستگی آن به عوامل سطح سیستمیک در توضیح سیاست خارجی است. هرچند واقع‌گرایی نئوکلاسیک در اهداف خود، نظر به اهمیتی که به واحدهای سیستم بین‌الملل می‌دهد، راه خود را از نئورئالیسم جدا می‌کند. در حالی که نئورئالیسم در مفهوم

1 Neo classical realism
2 Lobell
3 Ripsman
4 Taliaferro

کلی آن، نظریه سیاست بین‌الملل است، رئالیسم نئو کلاسیک نظریه سیاست خارجی است. لذا با تمرکز بر روی واحد دولت‌ها، در پی بیان آن است که چرا دولت‌ها در موقعیت‌های خاص، سیاست‌های خارجی متفاوتی را اتخاذ می‌کنند. تحلیل رئالیسم نئو کلاسیک به‌طور معمول تحلیلی چند سطحی است، که هم‌زمان به تحلیل نظام و واحد دولت در آن می‌پردازد. در نتیجه، تحلیل آن از دولت‌ها متمایز است و نیز دولت‌ها میزبان عوامل سببی مهمی محسوب می‌شوند که لزوماً محصول سیستم بین‌الملل نیستند. این عوامل، متغیرهای مداخله‌گری^۱ هستند که مابین متغیر مستقل^۲ (سیستمیک/ساختاری)، و متغیر وابسته^۳ (سیاست خارجی) جای دارند. بنابراین، ممکن است کشورها با طیف وسیعی از گزینه‌های سیاست خارجی مواجه شوند که توسط عوامل سیستمیک تعیین می‌شود، اما گزینه‌هایی که به‌ویژه رهبران انتخاب می‌کنند، ممکن است محصول عوامل داخلی، یا متغیرهای مداخله‌گر مدنظر واقع‌گرایی نئو کلاسیک باشد. بنابراین، دو کشور ممکن است با چالش سیستمیک یکسان مواجه باشند، اما با توجه به ویژگی‌های داخلی متفاوت خود ممکن است سیاست بسیار متفاوتی اتخاذ کنند.

در نتیجه، رئالیسم نئو کلاسیک در چگونگی برداشت خود از آنارشی بین‌الملل، با دیگر نظریات متفاوت است. این نظریه در حالی که در برداشت خود از نظام بین‌المللی آنارشیک با نئورئالیسم مشترک است، ولی به اعتقاد ایشان، این آنارشی تیره^۴ یا مات^۵ است. این سیستم توسط انسان خطاپذیر درک می‌شود و در نتیجه به‌طور معمول قادر به ارسال علایم (سیگنال‌های) بدون ابهام و فوری به رهبران نیست. بنابراین، آن‌ها باید راه خود را کورمال کورمال^۶ در گرگ و میش بین‌الملل، از طریق تفسیر شواهد ناقص و مشکل‌ساز، به جلو برند (Rose, 1998: 152). با توجه به واقع‌گرایان نئو کلاسیک، سیاست خارجی یک دولت به‌طور معمول توسط یک گروه کوچک از رهبران ارشد و مقامات فرموله می‌شود که اغلب به عنوان مجریان سیاست خارجی^۷ نامیده می‌شود. نتیجه این است که مسلماً تغییری از تأکید بر نیروهای ساختاری به عامل انسانی انجام گرفته است.

- 1 Intervening Variables
- 2 Independent Variables
- 3 Dependent Variables
- 4 Opaque
- 5 Murky
- 6 Fumble
- 7 Foreign Policy Executive

با این حال، سؤال دیگری که باید مطرح و پاسخ داده شود، آن است که چرا این نظریه، نظریه نئوکلاسیک نامیده می‌شود؟ دقیقاً چه چیز در مورد آن جدید است؟ رز به این امر پرداخته و می‌پرسد: «چرا ما باید در پی افزودن اصطلاح دیگری به صنف واژگان روبه‌رشد باشیم؟» تمامی نظریه‌های واقع‌گرایی نئوکلاسیک در داشتن مدلی پایه‌ای مشترک هستند که بین متغیر مستقل، متغیر مداخله‌گر و متغیرهای وابسته و نقش آن‌ها تمایز قائل است. رابطه بین متغیرهای مستقل و وابسته اساساً ثابت است، اما نقش متغیرهای مداخله‌گر نیاز به آزمون بیش‌تری از طریق مطالعات موردی تجربی دارد. بنابراین، نظریه‌پردازان واقع‌گرایی نئوکلاسیک جدا از رئالیست‌های کلاسیک هستند، زیرا آن‌ها اساساً بدنبال پروژه‌ای متفاوت‌اند. آن‌ها ادعا می‌کنند که دارای روش‌شناسی پیچیده‌تری اند^۱ (Rose, 1998: 153). مهم‌تر از همه، در حالی که واقع‌گرایی نئوکلاسیک با رئالیسم کلاسیک در پرداختن به روابط جامعه-دولت^۲ و تأکید آن بر نتایج سیاست خارجی به جای سیستم بین‌المللی، دارای حساسیت مشترکی است، با اتخاذ دیدگاه متفاوتی نشان می‌دهد که به شدت تحت تأثیر نئورئالیسم قرار دارد.

واقع‌گرایی نئوکلاسیک کار خود را با این مفروض نئورئالیستی آغاز می‌کند که ساختار نظام بین‌المللی سازنده و محدودکننده گزینه‌های سیاست خارجی کشورهاست (Lobell, Ripsman & Tallaferro, 2009:19). این تفکر پایه‌ای که در مرکز تفکرات واقع‌گرایی نئوکلاسیک موجود است، میراث نئورئالیسم والتزی است که در کار محققان سنت رئالیسم کلاسیک وجود ندارد. به طور کلی، آن‌چه در رئالیسم نئوکلاسیک جدید است، در واقع تلاش مداوم آن برای نظام‌مند کردن بینش‌های گسترده و متنوع رئالیست‌های کلاسیک و گنجاندن آن در یک نظریه صرفه‌جویانه، و یا معکوس کردن آن برای شناسایی متغیرهای مداخله‌گر مناسبی است که می‌توانند در ساختار واقع‌گرایی با غنای توضیحی بیش‌تری رسوخ نمایند (Kitchen, 2010: 118). از سویی دیگر، بینش‌های ارائه‌شده توسط رئالیسم ساختاری آن قدر با ارزش‌اند که به سادگی قابل چشم‌پوشی نیستند.

پس همان‌گونه که بیان شد، نظریه نئورئالیستی برای توضیح تفاوت سیاست خارجی کشورها کافی نیست. با این حال، با توجه به مفید بودن واقع‌گرایی

1 Greater Methodological Sophistication

2 State-Society

ساختاری در توضیح پویایی خاص سیاست بین‌الملل، رد تمامی بینش‌هایی که نئورئالیسم ارائه می‌دهد نیز صحیح نیست. واقع‌گرایان نئوکلاسیک برای توصیف سیاست خارجی به ادغام عوامل سیستمیک و داخلی پرداخته و در نتیجه، نظریه منسجم و سازگارتری از سیاست خارجی ارائه می‌دهند؛ از این‌رو، واقع‌گرایی نئوکلاسیک مسلماً دقیق‌تر از واقع‌گرایی کلاسیک است. در واقع، این نظریه برای بررسی و تجزیه و تحلیل ساده‌تر حقایق و استانداردهای علمی، مدلی صریح و روشن ارائه می‌دهد. در مجموع، واقع‌گرایی نئوکلاسیک باعث ایجاد سازشی معتبر بین نیاز به دقت نظری و پذیرش جنبه‌های درهم‌پیچیده گزینه‌های سیاست خارجی-با نظرداشتن عوامل ساختاری در کنار عوامل داخلی می‌شود. به این دلیل، شاید بتوان ادعا نمود که واقع‌گرایی نئوکلاسیک نظریه منسجم و سازگارتری در تحلیل سیاست خارجی کشورها از جمله ایالات متحده ارائه می‌دهد.

۲. سیاست خارجی آمریکا و واقع‌گرایی نئوکلاسیک

در چارچوب رئالیسم نئوکلاسیک، برون‌داد سیاست خارجی ایالات متحده به‌عنوان متغیر وابسته، متأثر از متغیرهای میانجی و حاصل برداشت، باور و تحلیل نخبگان و رهبران سیاسی از متغیرهای سطح کلان نظام بین‌الملل است و نقش بازیگران سطح خرد، مانند گروه‌های ذی‌نفع داخلی، در شکل‌دهی به متغیرهای سطح میانی نمود می‌یابد. نظریه رئالیسم نئوکلاسیک به‌عنوان توضیح‌دهنده سیاست خارجی آمریکا، با تمرکز بر نقش گروه‌های ذی‌نفع داخلی به‌ویژه گروه‌های قومی به‌عنوان متغیرهای سطح خرد، به متغیرهای میانجی، یعنی ذهنیت رهبران و تصمیم‌گیران سیاست خارجی این کشور از میزان قدرت نسبی و هم‌چنین متغیر سطح سیستمیک شکل می‌دهد؛ به‌نحوی که مکانیزم عمده تأثیر این گروه‌ها بر نخبگان تصمیم‌گیر در سیاست خارجی ایالات متحده، از طریق فرایند لابی به‌خصوص با کنگره استوار است. توجه هم‌زمان به سطوح خرد، میانی و کلان، بالاخص متغیرهای میانجی به‌عنوان عامل ارتباط‌دهنده ساختارهای داخلی (گروه‌های ذی‌نفع) جامعه آمریکایی با سیستم سیاسی (نخبگان تصمیم‌گیر در سیاست خارجی) این کشور از طریق احزاب سیاسی و گروه‌های فشار، همان مسئله‌ای است که بخش‌های پیش‌رو این مقاله بر توضیح آن معطوف شده است.

برخی از پژوهش‌گرانی که به مطالعه سیاست خارجی آمریکا پرداخته‌اند، منابع سیاست خارجی این کشور را در سطح واحد سیاست داخلی و در داخل دولت می‌دانند. آن‌ها با وجود این که در تحلیل سیاست خارجی آمریکا توجه خود را صرف واحد سطح می‌کنند، تقریباً نسبت به رابطه بین عوامل داخلی و سیستمیک بی‌توجه‌اند. به همین دلیل، بسیاری از پژوهش‌گرانی که به مطالعه سیاست خارجی آمریکا می‌پردازند، از مدل‌های ترکیبی و ادغام سطوح تحلیل سیاست خارجی بهره‌جسته‌اند. برخی از نوشته‌های توماس رایز کاپن^۱ نمونه بارزی از این دست پژوهش‌هاست. بر اساس دیدگاه وی، مدل پیچیده‌ای از سیاست بین‌الملل می‌بایست مفهوم‌سازی شود که به ادغام ۳ سطح تحلیل، یعنی جامعه، سیستم سیاسی و محیط بین‌الملل بپردازد (Risse-Kappen, 1993: 31).

ساختارهای داخلی به طبیعت نهادهای سیاسی دولت، ویژگی‌های بنیانی آن و چیدمان‌های نهادی و دولتی می‌پردازند که دولت را به جامعه ارتباط داده و در پی ایجاد رابطه بین خواسته‌های جامعه و سیستم سیاسی هستند (Risse-Kappen, 1993: 484). روندهای ائتلاف‌سازی در بردارنده شبکه‌های ارتباطی سیاسی و یا به بیان دیگر، مکانیزم‌ها و روندهای نمایندگی قدرت توسط احزاب سیاسی و گروه‌های فشاری هستند که محیط اجتماعی را به سیستم‌های سیاسی مرتبط می‌سازند (Gourevitch, 1978: 881-912). در نتیجه، تغییر قدرت دولت‌ها در عرصه داخلی، مشخص‌کننده‌ای کلیدی در سیاست خارجی است و کشورها بر اساس توانایی سیستم سیاسی داخلی و مرکزیت نهادهای دولتی، به طیفی از کشورهای قوی تا ضعیف برای کنترل جامعه و فائق آمدن بر مقاومت نهادهای داخلی تقسیم می‌شوند (Risse-Kappen, 1993: 484). کشور ضعیف، بنابراین کشوری است که حتی به بهای کل ملت، دولت مرکزی آن تحت تسلط گروه‌های فشار اجتماعی قرار دارد و دولت قوی، دولتی است که قادر به نوسازی جامعه و فرهنگ خود است و برای رسیدن به این هدف، به تغییر نهادهای اقتصادی، ارزش‌ها و الگوهای تعامل میان گروه‌های غیردولتی می‌پردازد (Risse-Kappen, 1993: 42).

رایز می‌نویسد که ایالات متحده در میان کشورهای دیگر، نمونه‌ای از یک کشور ضعیف است، چراکه ساختار سیاست‌گذاری خارجی و امنیتی آن غیرمتمرکز است.

همانند یک سیستم فدرال، سیستم کنترل و توازن بین کنگره و دولت و طیف وسیعی از گروه‌های فشار، آمریکا را از لحاظ خودمختاری نسبی تبدیل به یک دولت ضعیف کرده است. در مقایسه با دموکراسی‌های دیگر، به نظر می‌رسد که سیستم آمریکا از انواعی باشد که به اصطلاح گفته می‌شود تحت تسلط جامعه قرار دارند. ساختار و نوسازی دائمی ائتلاف‌های میان بازیگران اجتماعی و نخبگان سیاسی حتی در سیاست امنیتی و خارجی امری کاملاً مشهود است، گرچه باز بودن سیستم سیاسی باعث دست‌رسی آسان‌تر جامعه به سیستم سیاسی می‌شود (Risse-Kappen, 1993: 491). این نظریه که وی آن را از کراسنروام گرفته است، بیان می‌کند که به چه میزان دولت آمریکا و به‌ویژه آن دسته از نهادهایی که در ارتباط با جامعه خودشان از فشارهای خاص رنج می‌برند و نگران اهداف عمومی هستند- مانند کاخ سفید، وزارت خارجه و تا حدی وزارت خزانه‌داری و دفاع- ضعیف‌اند (Krasner, 2009: 37).

توازن بسیاری میان نظریه رایز و همکاران وی در سیاست خارجی آمریکا و رویکرد نظریه‌پردازانی چون ذکریا، کریستنسن و شولر وجود دارد، چون منابع استخراج واقع‌گرائی نئوکلاسیک با مفهوم خودمختاری نسبی^۱ در هم تنیده است. هر دو رویکرد در پی توصیف نتایج سیاست خارجی با توجه به توانایی نخبگان و رهبران در بسیج جامعه برای رسیدن به اهداف هستند. به بیان آمون^۲ و الدن^۳، اتصال واقع‌گرایی نئوکلاسیک به متغیرهای مداخله‌گری چون نقش رهبران و ساختارهای داخلی، خود نشان‌دهنده وجود منابع متعدد در سیاست بین‌الملل است. واقع‌گرایی نئوکلاسیک باعث ورود این عوامل سیاست خارجی به پارادایم نظری واقع‌گرایی شده است (Alden & Amon, 2012: 117). بنابراین، با وجود نقش مرکزی سیستم بین‌الملل در واقع‌گرایی نئوکلاسیک، می‌توان نتیجه گرفت که دامنه نظری در آن، با وام‌گیری دقیق از نظریه سیاست خارجی، یعنی تلاش برای ساختن نظریه‌هایی در مورد نقش رقابت میان دولت و جامعه و چگونگی ترجمه فشار سیستمی به سیاست خارجی، توسعه یافته است. بخش بعدی مقاله به رقابت گروه‌های داخلی در فرایند تصمیم‌گیری بر سیاست خارجی این کشور در کنگره و به‌واسطه لابی‌گری می‌پردازد.

1 Relative Autonomy

2 Amon

3 Alden

۳. گروه‌های ذی‌نفع و لابی‌ها در سیاست خارجی آمریکا

تعریف دقیق از گروه‌های ذی‌نفع توسط جیمز مدیسن^۱ در مقالات فدرالیست^۲ ارائه شده است که هم‌اکنون نیز از اعتبار برخوردار است: «گروه ذی‌نفع عبارت است از شمار اقلیت و یا اکثریتی از شهروندان که توسط تکانه‌ای از احساس و یا منافع مشترک که مغایر با حقوق سایر شهروندان و یا حقوق جمعی و دائمی جامعه است، برانگیخته و متحد شده‌اند» (Madison, 1787). گرچه تأثیر عمومی گروه‌های فشار در دیگر زمینه‌های سیاست خارجی ایالات متحده، تا سال ۲۰۰۷ به اندازه کافی مورد توجه قرار نگرفته بود (Mearsheimer and Walt, 2007; Paul, 2008; Newhouse, 2009).

برخی از صاحب‌نظران واقع‌گرائی نئوکلاسیک معتقدند که قوه مقننه در واقع نسخه‌ای از گروه‌های ذی‌نفع است؛ در واقع این طبیعت سیستم سیاسی آمریکاست که باعث شده کنگره قادر به ایفای این نقش باشد. کنگره نقشی بسیار برجسته در سیاست‌گذاری آمریکا ایفا می‌کند و در عین حال، درب آن به روی گروه‌های ذی‌نفع و لابی‌ها گشوده است. در حالی که شاخه اجرائی عموماً تأثیرگذارترین بازیگر در تعیین سیاست خارجی آمریکا است، اما در آن واحد تحت تأثیر افکار عمومی و گروه‌های ذی‌نفع سازمان‌یافته نیز قرار دارد. چنان‌چه ریبزمن استنباط می‌کند گروه‌های ذی‌نفعی که ریشه در جامعه دارند زمانی قادر به متأثر ساختن سیاست خارجی خواهند بود که از چهار ویژگی بهره‌مند باشند: به‌خوبی سازمان‌یافته باشند، منسجم باشند، از قدرت رأی غنی برخوردار باشند، گروه ذی‌نفع تک‌موضوعه باشند^۳ (Ripsman, 2009).

مناظره در مورد نقش گروه‌های ذی‌نفع در سیاست آمریکایی و به‌طور کلی در سیاست خارجی، از سابقه طولانی برخوردار است. کسانی که وارد این مناظره شده‌اند به یکی از این دو گروه متفاوت گرایش داشته‌اند: در یک‌سو، گروهی به نقش گروه‌های ذی‌نفع و مخصوصاً نقش گروه‌های ذی‌نفع قومی در سیاست

1 James Madison
2 Federalist Papers
3 Well-Organized
4 Coherent
5 Vote-Rich
6 Single Issue

خارجی تأسف خورده و چنین بحث می‌کنند که این گروه‌ها در سال‌های اخیر و پس از جنگ سرد بسیار قدرت‌مند شده‌اند، به طوری که شکل‌گیری سیاست خارجی بی‌طرف و کاملاً عینی سخت می‌نماید (Kennan, 1977). برای مثال، هانتینگتون می‌نویسد بدون احساس هویت ملی، آمریکایی‌ها قادر به ارایه تعریف از منافع ملی نبوده‌اند، چراکه گروه‌های تجاری فروملی و گروه‌های قومی غیرمللی و فراملی، سیاست خارجی را تحت تسلط خود در آورده‌اند (Huntington, 1997). در سوی دیگر، میل برث^۱ نتیجه می‌گیرد که نقش گروه‌های فشار نسبتاً بی‌اهمیت محسوب می‌شود، زیرا عامل اصلی، طبیعت سیستم سیاسی آمریکا است که به شدت کثرت‌گرا بوده و زمین باروری را برای گروه‌های ذی‌نفع فراهم نموده است. دانش‌مندان سیاسی متأخرتر نیز ابراز می‌دارند که گروه‌های ذی‌نفع قومی از قدرت تأثیرگذاری فراوانی بهره‌مندند، اگرچه ممکن است قدرت آن‌ها از قدرت گروه‌های دیگر همچون رسانه، گروه‌های تجاری و نخبگان انتخاب‌نشده بیش‌تر نباشد (Paul & Paul, 2009: 203).

سؤال دیگر آن است که چرا برخی از گروه‌های ذی‌نفع متنفذتر از گروه‌های دیگرند، در حالی که هیچ گروه ذی‌نفعی، اعم از گروه‌های قومی، ائتلاف تک‌موضوعی، صنعتی (هوا، فضا، نفت، معدن و غیره) و یا گروه‌های دیگر جامعه، فی‌نفسه از قدرت برخوردار نیستند. این واقعیت که آن‌ها نماینده شهروندان و یا تجارت‌های خاصی هستند، اعطاکننده میزان تأثیر و نفوذ به آن‌هاست. این نفوذ می‌تواند در شاخه مجریه و یا مقننه و در کارگزارانی باشد که به دلایلی تمایل به اطاعت از این گروه‌ها دارند (Watanabe, 1984: 21-22). بنابراین، هنگامی که گفته می‌شود گروهی قدرت‌مند است، این بدین معناست که نظرات وی توسط اعضای از دولت که آن گروه در پی متأثرساختن آن است، جدی گرفته می‌شود و به همین دلیل این گروه تأثیر به‌سزایی در ساختن سیاست دارد. هرچند این روشی است بسیار مشکل برای تعیین میزان قدرت این گروه‌ها، با وجود این، می‌بایست به این عوامل توجه جدی و کافی مبذول داشت. همان‌طور که دانش‌مندان سیاسی دیگر بیان داشته‌اند، تأثیر و تأثر این عوامل سحاب‌گونه سهم بسیار مهمی را از سیاست‌های معمول و روزانه‌ای که در بستر آن‌ها سیاست خارجی شکل می‌گیرد،

به خود اختصاص داده است؛ سیاست‌هایی که به شکل کاملاً غیررسمی و به دور از چشم همگان شکل می‌گیرند (Goldberg, 1990: 11).

پرسش دیگری که برای دانش‌مندان روابط بین‌الملل وجود دارد، آن است که چرا با وجود هم‌پوشانی تعداد زیادی از عوامل غیردولتی که قادر به شکل‌دهی سیاست خارجی آمریکا هستند و علی‌رغم آن که چینش آن‌ها در یک کل، عملی مشکل محسوب می‌شود، کانون توجه می‌بایست خصوصاً بر کنگره و گروه‌های فشار داخلی باشد؟ در پاسخ باید اذعان نمود که کنگره آمریکا در قدرت رسمی خود در سیاست خارجی رسمی این کشور بسیار منحصر به فرد است (Rosenau, 1967: 4).

سیاست خارجی ایالات متحده، بر اساس قانون اساسی، نتیجه چانه‌زنی فشرده میان دو قوه مجریه و مقننه است (Lindsay, 2007)؛ به گونه‌ای که وقتی دولتی با آمریکا مذاکره می‌کند، در واقع با گروهی از گروه‌های ذی‌نفع که به سادگی در گنگره نماینده دارند، روبه‌رو است. این گروه‌های ذی‌نفع ممکن است به حمایت و یا مخالفت با موضوعی بپردازند که نتیجه اقدام، به میزان قدرت آن‌ها در متأثر ساختن روندهای سیاسی بستگی داشته باشد. بنابراین، هنگامی که چین و یا اتحادیه اروپا با آمریکا مذاکره می‌کند، به این امر آگاهی دارند که می‌بایست زمان و منابع فراوانی را صرف به‌دست آوردن حمایت در کپیتال هیل نمایند؛ آن‌ها لابی‌گر استخدام می‌کنند و به بسیج گروه‌های فشار روی می‌آورند.

امروزه در موضوع لابی‌گری منابع با ارزشی در مراکزی چون مرکز همبستگی عمومی^۱ و همچنین مرکز سیاست‌های پاسخ‌گو^۲ وجود دارد. علاوه بر آن، روزنامه‌هایی مانند پولیتیکو^۳ بخشی را تحت عنوان لابی به خود اختصاص داده است که اطلاعات مفیدی را در اختیار متقاضیان قرار می‌دهد. گرچه خارج از ایالات متحده مفهوم لابی بسیار نزدیک به فساد محض است، به همین روی توجه به آن به عنوان یک عنصر رسمی در تحلیل بسیار سخت است. با این که گاهی اوقات مرز این خط قرمز باریک بسیار مشکل است، اما در ایالات متحده لابی و لابی‌گری عملی قانونی و کاملاً آمریکایی و به اصطلاح کیک میوه آمریکایی^۴ محسوب می‌شود (Mearsheimer and Walt, 2007). حتی برخی اعتقاد به این

1 Center for Public Integrity
 2 Responsive Politics
 3 Politico
 4 "as American as Apple Pie"

باور دارند که در ایالات متحده حق قانونی برای لابی وجود دارد.

در یک نگاه و به طور کلی، همه در آمریکا به لابی‌گری می‌پردازند. از سازمان‌های مردم‌نهاد گرفته تا گروه‌های مذهبی و دینی، دانشگاه‌ها و جنبش‌های حقوقی همه و همه در پی لابی‌گری هستند و البته از آن بهره می‌گیرند. اما تنها شرکت‌ها و دولت‌های خارجی ثروت‌مند و اتحادیه‌هایی که سهم و سودی بزرگ در امور دولتی دارند، قادر به استفاده از/رتش‌های لابی‌گرا^۱ به منظور حراست از منافع خود در کپیتال هیل هستند. وجود کلی پدیده لابی در سیاست خارجی ایالات متحده، به روشنی توسط نویسنده مشهور برخورد تمدن‌ها در ۱۹۹۷ مطرح شده است. هانتینگتون می‌گوید: «آمریکا هم‌چنان درگیر امور جهانی است، اما این درگیری امروزه به جای منافع ملی توسط منافع گروهی و بازرگانی هدایت می‌شود. خاص-گرایی اقتصادی و قومی معرف نقش آمریکا در جهان امروز است... دولت‌ها و شرکت‌های خارجی اکنون منابع عظیمی صرف لابی‌گری در ایالات متحده می‌کنند... آن‌ها تدریجاً آموخته‌اند که مرکز توجه خود را به جای دولت ضعیف و وزارت خارجه آمریکا، می‌بایست به کنگره فوق‌العاده قدرت‌مند آن معطوف سازند (Huntington, 1997).

۴. کنگره و گروه‌های ذی‌نفع

سیاست داخلی پارلمان آمریکا از زمان صلح آمریکایی^۲، برای سیاست خارجی آن مشکل‌ساز بوده است. با وجود آن که رئیس‌جمهور دموکرات ایالات متحده، وودرو ویلسون، معمار میثاق ملل به‌شمار می‌رود، اما سنای آمریکا - که تحت تسلط حزب مخالف قرار داشت - از پیوستن آمریکا به میثاق ملل جلوگیری نمود. به همین دلیل، واشنگتن قادر به استفاده کامل از قدرت خود به عنوان یک ابرقدرت طبیعی هژمون در جلوگیری از جنگ و آن‌چه که کار آن را بحران بیست ساله^۳ می‌نامد، نشد. هم‌چنین، سیاست‌های داخلی آمریکا و به‌ویژه کنگره، منجر به آفرینش گات^۴ شد که این سازمان راه را برای تجارت آزاد هموار می‌کرد، گرچه به دلیل سیاست‌های داخلی ایالات متحده تا سال ۱۹۹۵ سازمان تجارت جهانی به‌وجود نیامد (Aaronson, 1996). لذا برای دانش‌مندان روابط بین‌الملل جای سؤال است که

1 "Armies" of Lobbyists
2 Pax Americana
3 Twenty Year's Crisis
4 GATT

چرا در تعیین سیاست خارجی آمریکا کانون توجه می‌بایست کنگره و گروه‌های ذی‌نفع قرار گیرد، در حالی که شمار زیادی از عوامل دیگر وجود دارد که می‌تواند سیاست خارجی آمریکا را تحت تأثیر خود قرار دهد.

این دقیقاً در تعارض با دیدگاهی است که نظریه‌پردازان مختلف درباره تأثیر اندک گروه‌های ذی‌نفع و کنگره در سیاست خارجی بیان می‌کنند. برای مثال، میل برث در نوشته خود در اواسط ۱۹۶۰ چنین بیان می‌دارد که رئیس‌جمهور دارای بیش‌ترین و تنهاترین تسلط در سیاست خارجی است، لذا تنها راه ممکن برای گروه‌های ذی‌نفع به منظور متأثر ساختن سیاست خارجی، جلب نظر رئیس‌جمهور است (Rosenau, 1967: 4). وی این نظریه را که قدرت کنگره محدود‌کننده قدرت رئیس‌جمهور است، رد می‌کند. به هر روی، نوشته وی به دورانی برمی‌گردد که کنگره از قدرت کافی برای متأثر ساختن سیاست خارجی برخوردار نبود. قدرت کنگره بعد از جنگ ویتنام افزایش پیدا کرد؛ در این دوره، اجماع زیادی بین کنگره و ریاست‌جمهوری به‌ویژه در زمان جنگ سرد وجود داشت (Carter & Scot, ۲۰۰۹: ۱۵). با وجود این که برث نتیجه می‌گیرد که توانایی گروه‌های ذی‌نفع برای متأثر ساختن سیاست خارجی ایالات متحده بسیار ناچیز است، وی توصیف مفیدی از نقش گروه‌های ذی‌نفع در متأثر ساختن سیاست خارجی ارائه می‌دهد (Milbrath, 1967).

برای درک بهتر تأثیر کنگره در سیاست خارجی، می‌توان چنین توضیح داد که سیاست خارجی از نوع آمریکایی، حاصل توافق‌تحمیلی بین کنگره و قوه مجریه است. بر اساس اصل کنترل و موازنه^۱ قانون اساسی آمریکا، سنا می‌بایست قراردادی را که توسط رئیس‌جمهور امضا می‌شود، تصویب نماید. هم‌چنین، کنگره دارای قدرت قانونی برای تنظیم روابط تجاری با دیگر دولت‌هاست. به‌ویژه بعد منحصراً به فرد آن، نظارت نزدیکی است که پارلمان در تمامی عملکردها و سیاست خارجی کاخ سفید اعمال می‌دارد. این نظارت توسط کمیته‌های خانه نمایندگان، من جمله هاوس ویز^۲، مینز کامیتی^۳ و یا کمیته روابط خارجی سنا^۴ انجام می‌شود. ارگان اخیر در ارتباط نزدیک با کاخ سفید است و بر عملکردهای کاخ سفید در مذاکرات تجاری و یا نظامی این کشور با دیگر کشورها نظارت می‌کند.

- 1 Check and Balance
- 2 House ways
- 3 Means Committee
- 4 Senate Committee on Foreign Relations

اما گروه‌های ذی‌نفع به‌واسطه کنگره و با مکانیزم لابی چگونه می‌توانند بر سیاست خارجی تأثیر بگذارند؟ فرض کنیم که کشوری خارجی در حال مذاکرات تجاری با ایالات متحده با هدف دست‌رسی آسان به تولیدات لبنی بدون مالیات باشد. در نظر بگیریم که در یازدهمین بخش انتخاباتی آمریکا یعنی آیووا، بسیاری از ساکنین معیشت خود را از صنعت لبنی تأمین می‌کنند. نه تنها کارگران بلکه کل تولیدکنندگان، خرده‌فروشان، هتل‌داران و غیره به این صنعت وابسته‌اند. صنعت لبنی آن ناحیه به نمایندگان خود در کنگره از دو طریق فشار وارد می‌کند: الف) استخدام لابی‌گر که به ارائه کمک‌ها، گزارشات، آمار و تحلیل‌های تکنیکی مبنی بر عدم امضای این قرارداد توسط آمریکا می‌پردازد و ب) برای مخالفت با تصویب این قرارداد به اعضای کنگره فشار وارد می‌آورد و تهدید به توقف کمک‌های مالی به کمپین انتخاباتی آن‌ها می‌کند، همچنین به سرزنش آن‌ها پرداخته و آن‌ها را از عواقب اقتصادی این قرارداد، از جمله کاهش بازار کار و غیره آگاه می‌سازد. حال اگر کنگره حتی به این نتیجه برسد که این قرارداد به نفع منافع و رفاه عمومی جامعه است، چاره‌ای جز مخالفت با آن و حمایت از دیگر مخالفین ندارد. این عمل در لغت‌نامه سیاسی آمریکا لاگ رولینگ^۱ نامیده می‌شود که به زبان فارسی نوعی بده‌بستان است. به این ترتیب، اگر نمایندگان بخش انتخاباتی متأثر از این قرارداد بتوانند با دیگر نمایندگان بخش‌های انتخاباتی غیرمتأثر بده‌بستان داشته باشند، می‌توانند با این قرارداد بین‌المللی مقابله نمایند (Aaronsen, 1996).

این امر تنها محدود به مسائل تجاری نمی‌شود، بلکه تمامی زمینه‌های سیاست خارجی آمریکا را در بر می‌گیرد. بر اساس یک نظر، در سال ۲۰۰۷ تمامی اعضای ارشد کمیته‌های کنگره که بر بودجه‌های دفاعی نظارت داشته‌اند، جزو افرادی بوده‌اند که کمپین انتخاباتی آن‌ها از کارخانه‌های تولیدی اسلحه کمک دریافت کرده‌اند و این‌گونه موجب افزایش بودجه نظامی تا حد ۱۰۰ تریلیون دلار شده‌اند. در همین راستا، جای تعجب ندارد که چرا بحث میان صنعت سازندگان هواپیما، بوئینگ آمریکائی و ایدز اروپایی به حدی بالا گرفت که کار به کنگره کشیده شد (Destler, 2005). جان میرشایمر و استیون والت در مقاله خود در فارن افرز^۲ در این

1 Logrolling

2 Foreign Affairs

رابطه می‌نویسند: «محوطه اطراف کی استریت^۱ در واشنگتن توسط لابی‌گرهایی به نمایندگی از دولت‌ها و سازمان‌های خارجی محاصره شده است، با وجود این که برخی دولت‌های بزرگ خارجی هم‌چنان از طریق سفارت‌خانه‌های خود در واشنگتن با آمریکا در ارتباط‌اند، اما حدود صد کشور برای ارتقا و پیش‌برد منافع خود به لابی‌گرها روی می‌آورند. خرده فرهنگ روابط عمومی و شرکت‌های حقوقی که این نوع کار را انجام می‌دهند، خود منعکس‌کننده افولی ثابت در دیپلماسی سنتی و خصوصی‌سازی آن است. گویا در واشنگتن لابی‌گرها و نه دیپلمات‌ها در جبهه سیاست خارجی می‌جنگند (Newhouse, 2009).

در نمونه‌های دیگر در اواسط دهه ۱۹۹۰، دولت کلمبیا برای ایجاد گروهی از ارتباطات با استراتژی ارتقاء چهره کلمبیا به شرکت لابی‌گری بی.اس.ام.جی. وردواید^۲ روی آورد. این شرکت به سمت رسانه‌هایی همانند فاکس نیوز، سی‌ان‌ان، بیزینس ویک و حتی اعضا کنگره و دولت بوش گرایش یافت. در یکی از قراردادهای بی‌اس‌ام‌جی که در سال ۱۹۹۹ امضا شد، آمده بود که یکی از اهداف این شرکت آشنا ساختن اعضای کنگره آمریکا با دستاوردهای دولت کلمبیا با هدف حفاظت از حقوق شهروندان کلمبیایی و مبارزه با مواد مخدر است. یک سال بعد پلن کلمبیا^۳ تبدیل به قانون شد. دولت کلمبیا در اقدام مشابه دیگری گروهی لابی‌گر به نام گلاور پارک را با هدف بهبود روابط خود با حزب دموکرات استخدام نمود. این گروه که رابطه خوبی با حزب دموکرات داشت، ماهانه حدود ۴۰۰۰۰ دلار دریافت می‌کرد تا حزب دموکرات را به امضای قرارداد تجارت آزاد با کلمبیا و اعطای کمک‌های نظامی آمریکا به کلمبیا ترغیب نماید. بر اساس گزارش‌ها، در ماه می ۲۰۰۷ شرکت برسن مارستلر^۴ به استخدام کلمبیا درآمد تا به آموزش اعضای کنگره آمریکا بپردازد که هدف آن آشنایی اعضای کنگره با منافی بود که از امضای قرارداد تجاری با کلمبیا حاصل می‌شد (Destler, 2005).

بر اساس مقاله دیگری، دولت اندونزی از سال ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۴ بیش از ۴/۶ میلیون دلار را صرف متقاعد ساختن آمریکا برای اعطای کمک‌های نظامی به

1 K Street
 2 BSMG Worldwide
 3 Colombia Plan
 4 Burson Marsteller

این کشور کرده است. این تیم که توسط باب دل^۱ سناتور قبلی جمهوری خواه و کاندیدای ریاست جمهوری سال ۱۹۹۶، اداره می‌شد، در نهایت توانست موجب افزایش کمک‌های نظامی آمریکا به اندونزی به میزان دو برابر شود (Lindsay, 2007). در نمونه‌ای دیگر، با وجود این که در لشکر کشی آمریکا به عراق، دولت ترکیه از دولت آمریکا حمایت نکرد، ولی کنگره به منظور حمله یک‌جانبه ترکیه به شمال عراق، حدود یک میلیون دلار وام برای ترکیه در نظر گرفت. این وام تا حدودی نتیجه لابی‌گری فشرده تیمی لابی‌گر به رهبری باب لیوینگ استون^۲، سخن‌گوی سابق مجلس نمایندگان آمریکا بود. شرکت وی از سال ۲۰۰۰ نمایندگی دولت ترکیه را بر عهده داشت و بر اساس اسناد وزارت دادگستری آمریکا، سالانه ۱/۸ میلیون دلار از ترکیه دریافت می‌کرد. باب لیوینگ استون پس از بازنشستگی از کنگره، به استخدام دولتی خارجی در آمده است؛ در واقع در صحنه سیاسی واشنگتن او از درب چرخان عبور نموده و پس از عبور از کنگره به عنوان لابی‌گر دوباره به صحنه سیاسی آمریکا بازگشته است (Lindsay, 2007). این نمونه‌ها شرحی از چگونگی عملکرد لابی‌ها در آمریکا به دست می‌دهد.

لابی‌گرهایی که برای موکلین خارجی فعالیت می‌کنند، در واقع بازی‌کنندگان یک بازی شطرنج پنج-بخشی^۳ محسوب می‌شوند. این بازی شامل کاخ سفید، کنگره، کشمکش‌های میانجی‌گرانه و احزاب دموکرات و جمهوری خواه است. شرکتی که به نفع یک موکل خارجی لابی می‌کند، از اطلاعات کافی درباره اعضای کنگره، کارکنان آن و حتی کسانی که ممکن است با قوانین مطلوب آن‌ها مخالفت کنند، برخوردار است. در ابتدا، شرکت لابی‌گر به تحلیل بسیار دقیق سابقه رأی‌گیری‌ها و نطق‌های دولتی بازیگران کلیدی و به‌ویژه رؤسای سنا و مجلس نمایندگان می‌پردازد (Newhouse, 2009). از آن‌جا که بازی‌گری در این بازی شطرنج پنج وجهی، ممکن است برای تمامی سفارت‌های کشورهای خارجی در واشنگتن امکان‌پذیر نباشد، به همین دلیل معمول است که حتی سفیر یک کشور خارجی تبدیل به لابی‌گر شود. همان‌گونه که استفان والت^۴ گفته، این فرصت بسیار خوبی است که از میان ۵۳۵ نفر از اعضای کنگره، دست کم یکی می‌تواند باعث پیش‌برد سیاست مطلوب کشورها

1 Bob Dole

2 Bob Livingstone

3 Five Dimensional ChessFive Dimensional Chess

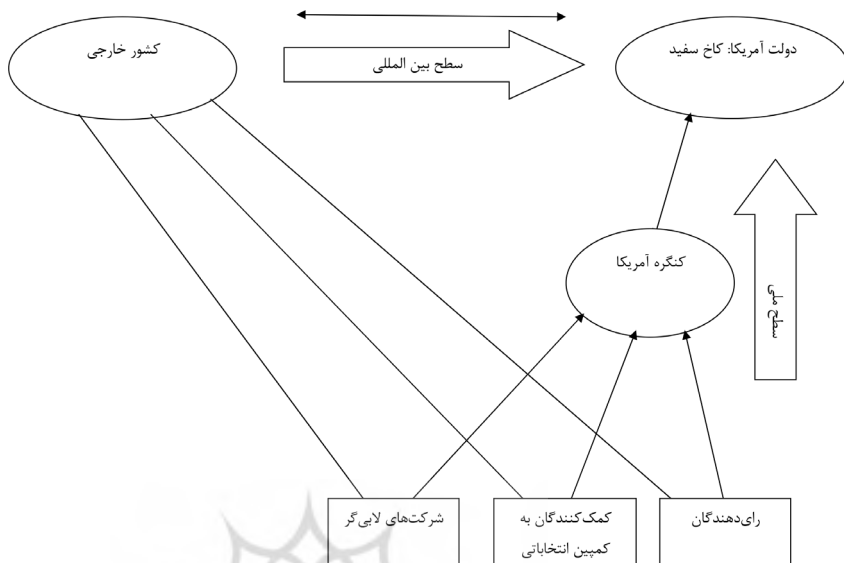
4 Stephen Walt

در هیل باشد. بنابراین، این امر به-تدریج مورد قبول قرار گرفته است که مرکز توجه نباید وزارت خارجه نسبتاً ضعیف آمریکا باشد، بلکه این کنگره بسیار قدرت مند است که می‌بایست در کانون توجه قرار گیرد (Mearsheimer and Walt, 2007).

ذکر این نکته ضروری است که گرچه کنگره و گروه‌های فشار محدودیت‌های فراوانی را بر سیاست خارجی آمریکا اعمال می‌کنند، اما قادر به اعمال محدودیت مطلق بر موضوعات مربوط به امنیت ملی نیستند؛ به گونه‌ای که اگر رئیس جمهور قصد دخالت نظامی در خارج از کشور را داشته باشد، قادر به دور زدن محدودیت‌های کنگره است. در واقع، رئیس جمهور نه در برابر کنگره از آزادی کامل و محدودیت کامل، بلکه در مقابل گروه‌های داخلی از نوعی محدودیت تقریبی برخوردار است. این محدودیت تقریبی مولد فرصت و انگیزه است. از آن جهت فرصت است که امکان اجرای سیاست‌های مناسب مربوط به امنیت ملی را به رئیس جمهور داده و از آن جهت انگیزه است که موجب آفرینش، ایجاد و به حداکثر رساندن حمایت‌های سیاسی می‌شود (Lobell, Ripsman, and Taliaferro, 2009). به‌عنوان نمونه، در مسائل مربوط به امنیت ملی، همچون دخالت نظامی و یا توافق هسته‌ای با ایران، ابتدا قوه مجریه ضرورتاً برداشتی درباره منافع ملی و تهدید بالقوه داشته و سپس هنگامی که تهدیدات خارجی مورد نظر موجب اتخاذ سیاستی می‌شود، قوه مجریه شروع به تحریک گروه‌های داخلی به منظور جلب حمایت آنان می‌نماید.

نگارنده در نمودار روبرو مدل بازی دوسطحی پتتم در خصوص چارچوب نظری سیاست خارجی آمریکا، به‌ویژه تأکید بر سطح داخل و نقش بازیگران داخلی در آن را بازسازی نموده است.

نحوه بازی در بازی دو سطحی آمریکا^۱



۵. گروه‌های ذی‌نفع قومی: لابی اسرائیل

یکی از مهم‌ترین مناظرات سیاسی آمریکا، تأثیر لابی‌های قومی در سیاست‌های اتخاذ شده این کشور است. «لابی اسرائیل و سیاست خارجی آمریکا» عنوان مقاله‌ای بود توسط *والت* و *میرشایمر* که در سال ۲۰۰۷ به چاپ رسید. این مقاله به خاطر اذعان به تأثیر فراوان آبیگ^۲ در سیاست خارجی آمریکا، توجه بسیاری را به خود جلب نمود. در این مقاله آمده است: «لابی اسرائیل در آمریکا جزو لابی‌های قومی است که مؤثرترین گروه در آمریکا محسوب و در میان گروه‌های دیگر میزان تأثیرگذاری آن ۸۲ درصد است. در واقع، میزان تأثیرگذاری آن ۱۶ مرتبه از گروه تأثیرگذار دیگری مانند لابی کوبا بیش‌تر است (Mearsheimer and Walt, 2007).

لابی اسرائیل شبکه‌های از سازمان‌های یهودی است که همراه با دانش‌مندان مشتاق، مخازن فکری و گروه‌های اجتماعی، از مدت‌ها پیش به‌عنوان یک نیروی برجسته در تأثیرگذاری بر سیاست‌های آمریکا در ارتباط با اسرائیل و خاورمیانه بوده است. موفقیت این لابی، آن را تبدیل به مدلی برای سایر مؤسسات لابی‌گرواشنگتن، خصوصاً آن‌هایی که طرفدار منافع خارجی هستند، نموده است. سازمان اصلی در

1 Two-Level Game

۲ کمیته روابط عمومی آمریکا و اسرائیل. AIPAC

ميان اين سازمان ها AIPAC است. نقش آپیک آن گونه که خود بيان می دارد، جذب حمايت های مالی آمریکا از اسرائیل از طريق تخصیص بودجه های کنگره ای، ولی به شکل حمايت غيرمرسوم و روتین است. تمرکز اصلی این لابی به طور گسترده تر، هم راستا کردن سياست آمریکا با سياست تندروی دولت اسرائیل است، خصوصاً مواردی که از تندروترین گروه های سیاسی اسرائیل مانند لیکود^۱ نشأت می گیرند. در سال های اخیر، بیش تر انرژی این لابی صرف فشار بر واشنگتن برای پذیرش دیدگاه اسرائیل در رابطه با ایران شده است، دیدگاهی که بيان می کند ایران تهدیدی برای امنیت و ثبات بین المللی است (Newhouse, 2009).

از دیگر سازمان های لابی گر اسرائیلی، علاوه بر کمیته روابط عمومی آمریکا و اسرائیل (آپیک)، می توان به سازمان کنفرانس رؤسای سازمان های بزرگ یهودیان آمریکا و یا کنفرانس رؤسا^۲ اشاره نمود. کنفرانس کنفرانس رؤسا در مقایسه با آپیک از اهمیت کم تری برخوردار بوده و در پی لابی با شاخه اجرایی است. با وجود این که این سازمان نمایندگی صدای جمعی جامعه یهودیان آمریکا را برعهده دارد، گفته می شود که در مقایسه با خواهر خود یعنی آپیک نسبتاً فاقد اثر است؛ اگرچه آپیک که جبهه اول لابی گری در موضوع سياست خارجی در کنگره محسوب می شود، هدف انتقادات بسیاری قرار گرفته است. این انتقادات از این دیدگاه نشأت می گیرد که آپیک از نوعی قدرت ناسالم و نامتناسب برخوردار و همیشه قادر به پیش برد سياست هایی بوده است که به نفع اسرائیل و به ضرر ایالات متحده است (Mearsheimer and Walt, 1992). هم آپیک و هم کنفرانس رؤسا ریشه در جامعه یهودیان آمریکا دارند. هم چنین، در سال های اخیر همواره مسئله اسرائیل در کانون توجه برخی از گروه های مسیحی ایونجلیکال و رهبران آن ها نیز بوده است، چراکه به اعتقاد آن ها دولت یهود نقش مهمی را در به حقیقت پیوستن پیش گویی انجیلی ایفا می کند.

در سال های اخیر لابی های بزرگ تری از جامعه یهودیان شکل گرفته است که البته به اندازه آپیک در جلب کمک و شکل گیری مناظرات انتخاباتی موفق نبوده اند. بزرگ ترین و جدیدترین این گروه ها جی استریت است، اما تا امروز

1 Likud

2 Conference of Presidents of Major American Jewish Organizations (or 'Presidents' Conference')

موفقیت این گروه یا گروه‌های دیگر در مقایسه با آپیک کم‌تر بوده است. یکی از علل موفقیت آپیک آن است که اعضا آن بسیار باتجربه و حرفه‌ای‌اند. در میان پژوهش‌گران و سیاست‌مداران این اتفاق نظر وجود دارد که آپیک نمونه بارز یک سازمان کارآمد است که از آن به عنوان کارآمدترین لابی قومی و نژادی در آمریکا یاد می‌شود. به هر روی، با توجه به ریشه‌های آپیک، کنفرانس رؤسا و گروه‌های یهودی دیگر از جمله جی استریت، پژوهش‌گران معمولاً لابی اسرائیل را زیر مجموعه گروه‌های ذی‌نفع قومی جای می‌دهند که در رقابتی فشرده برای متأثر ساختن سیاست خارجی آمریکا هستند. این تأثیر به اندازه‌ای است که برخی نویسندگان با اشاره به نقش بسیار حساس لابی جی استریت در پرونده هسته‌ای ایران (Kornbluh, 2016) و آپیک به عنوان یک متغیر زیرسیستمی در روابط ایران و آمریکا، در نظر آن‌ها و سایر گروه‌های فشار داخلی طرفداری آمریکا از اسرائیل یک قاعده بی‌چون و چرا محسوب می‌شود (Istevan, 2013).

نتیجه‌گیری

در پاسخ به این سؤال که چه عواملی باعث می‌شود دولت‌ها انواع خاصی از سیاست‌های خارجی را اتخاذ نمایند، می‌بایستی جواب را در ترکیب‌های پیچیده‌ای از متغیرهای سطوح یافت. متداول‌ترین دیدگاه دربردارنده و تجمیع‌کننده این عوامل و متغیرها، نظریه واقع‌گرائی نئوکلاسیک است که منابع سیاست خارجی را در عوامل سیاست داخلی و با در نظر گرفتن فشارهای سیستمیک می‌داند. این چارچوب نظری به جهت عاملیت‌بخشی مؤثر به نقش متغیرهای سطح داخل در شکل‌دهی به سیاست خارجی آمریکا، فهم بهتری از سیاست خارجی این کشور به دست می‌دهد. از این‌رو، نقش متغیرهای سطح داخل از جمله احزاب داخلی، گروه‌های قانون‌گذار، گروه‌های فشار داخلی، گروه‌های قومی، فعالان سیاسی، شرکت‌ها و سایر گروه‌های ذی‌نفع، در متأثر ساختن روند سیاست خارجی این کشور به‌واسطه مکانیزم لابی‌گری، قابلیت پژوهش یافته است.

به کارگیری مکانیزم لابی در متأثر ساختن بازیگران تعیین‌کننده سیاست خارجی، به‌ویژه کنگره، به قدری مؤثر است که محوطه اطراف کی‌استریت در واشنگتن توسط لابی‌گرایی به نمایندگی از دولت‌ها و سازمان‌های خارجی محاصره شده است، به نحوی که دولت‌های بزرگ خارجی، علاوه بر ارتباطات سفارت‌خانه‌ای خود در واشنگتن، برای ارتقا و پیش‌برد منافع خود به لابی‌گرها روی می‌آورند.

یکی از مهم‌ترین این لابی‌ها، لابی اسرائیل در آمریکا متشکل از شبکه‌ای از سازمان‌های یهودی، از جمله آپیک و جی‌استریت است که به‌ترتیب مؤثرترین و فراگیرترین گروه‌های لابی در این کشور محسوب می‌شوند. آن‌چه اکنون امری پذیرفته‌شده است، موفقیت آپیک و لابی اسرائیل، در مقایسه با گروه‌های دیگر، به‌عنوان نمونه بارز یک سازمان کارآمد و هم‌چنین کارآمدترین لابی قومی و نژادی در آمریکاست که در رقابتی فشرده با سایر گروه‌ها هستند تا به‌ویژه از طریق تأثیرگذاری بر نمایندگان کنگره به‌عنوان تعیین‌کننده‌ترین عامل در سیاست خارجی آمریکا در مقایسه با قوه اجرایی-سیاست خارجی را تحت تأثیر قرار دهند. از آن‌جا که کنگره تحت تأثیر افکار عمومی، لابی‌ها و گروه‌های ذی‌نفع سازمان‌یافته قرار دارد، هرگونه تلاش کشورها برای وادار ساختن شاخه اجرایی سیاست خارجی آمریکا، برای تغییر سیاست‌های خود، عموماً از طریق کنگره آغاز شود.

منابع

الف) منابع فارسی

دهقانی فیروزآبادی، سید جلال. (۱۳۹۰). *واقع‌گرایی نئوکلاسیک و سیاست خارجی ایران، فصلنامه سیاست خارجی، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، سال ۲۵، شماره ۲، صص ۲۹۴-۲۷۵.*

سلیمی، حسین. (۱۳۹۴). *مبانی نظری، فرانظری و نقد نظریه واقع‌گرایی نئوکلاسیک، فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره نخست، شماره ۱۷، صص ۴۲-۱۳.*

ب) منابع انگلیسی

Aaronson, Susan Ariel. (1996). *Trade and the American Dream: A social history of postwar trade policy*, University Press of Kentucky.

Alden, Chris & Amnon Aran. (2012). *Foreign Policy Analysis: New Approaches*, Abingdon: Routledge.

Carter, Ralph & Scott, James. (2009). *Choosing to Lead: Understanding Congressional Foreign Policy Entrepreneurs*, Durham, NC: Duke University Press.

Destler, I. M. (2005). *American Trade Politics*, Institute for International Economics.

Goldberg, David Howard. (1990). *Foreign Policy and Ethnic Interest Groups: American and Canadian Jews Lobby for Israel*, Westport, CT: Greenwood Press.

Gourevitch, Peter. (1978). *The Second Image Reversed: The International Sources of Domestic Politics*, *International Organization*, 4, 32: 881-912.

Huntington, Samuel. (1997). *The Erosion of American National Interests*, *Foreign Affairs*, 5, 76.

István, Balogh. (2013). **The Theory of Strategic Blowback, US Strategy towards Iran 1993-2010**, Corvinus University of Budapest.

Kennan, George. (1977). **The Cloud of Danger: Some Current Problems of American Foreign Policy**, London: Hutchinson.

Kitchen, Nicholas. (2010). *Systemic pressures and domestic ideas: a neoclassical realist model of grand strategy formation*, **Review of International Studies**, 36 (1):117-143.

Kornbluh, Jacob. (2016). *democratic lawmakers call for immediate sanctions on Iran*, **Jewish journal**.

Krasner, Stephen. (2009). **Power, the State, and Sovereignty: Essays on International Relations**, Abingdon: Routledge.

Lindsay, James. (2007). **The Shifting Pendulum of Power: Executive-Legislative relations on American Foreign Policy**, **The domestic sources of American foreign policy: insights and evidence**, Rowman & Littlefield.

Lindsay, James M. (1992-1993). *Congress and Foreign Policy: Why the Hill Matters*, **Political Science Quarterly**, 107: 4.

Madison, James. (1787). *The Utility of the Union as a Safeguard against Domestic Faction and Insurrection*, **the Federalist**, No. 10.

Mearsheimer, John & Stephen Walt. (2007). **The Israel Lobby and US Foreign Policy**, NY: Farrar, Strauss and Giroux.

Milbrath, Lester. (1967). *Interest Groups and Foreign Policy*, in James Rosenau (ed.), **Domestic Sources of Foreign Policy**, London: Free Press.

Milner, Helen V. (1998). *Rationalizing Politics: The Emerging Synthesis of International, American, and Comparative Politics*, **International Organization**, 52:4.

Müller, Harald & Thomas Risse-Kappen. (1993). *From the Outside In and from the Inside Out: International Relations, Domestic Politics*,

and Foreign Policy, in David Skidmore & Valerie Hudson (eds.), **The Limits of State Autonomy: Societal Groups and Foreign Policy Formulation**, Boulder, CO: Westview Press.

Newhouse, John. (2009). **The Influence of Lobbies on U.S. Foreign Policy**, Foreign Affairs, 88:3.

Paul, David & Paul, Rachel. (2009). **Ethnic Lobbies & US Foreign Policy**, Boulder, CO: Lynne Rienner.

Putnam, Robert. (1988). *Diplomacy and Domestic Politics: The Logic of Two-Level Games*, **International Organization**, 42: 427-460.

Rathburn, Brian. (2008). *A Rose by Any Other Name: Neoclassical Realism as the Logical and Necessary Extension of Structural Realism*, **Security Studies**, 17 (2):294-321.

Ripsman, Norrin. (2009). *Neoclassical realism and domestic interest groups*, in Steven Lobell, Norrin Ripsman & Jeffrey Taliaferro (eds.), **Neoclassical Realism, the State, and Foreign Policy**, Cambridge: Cambridge University Press.

Risse-Kappen, Thomas. (1991). *Public Opinion, Domestic Structure, and Foreign Policy in Liberal Democracies*, **World Politics**, 43 (4): 479-512.

Rose, Gideon. (1998). *Neoclassical Realism and Theories of Foreign Policy*, **World Politics**, 51(1):144-172.

Rosenau, James. (ed.). (1967). **Domestic Sources of Foreign Policy**, New York, NY: Free Press.

Schattschneider. E. E. (1935). **Politics, pressures and the tariff**, New York, Prentice-Hall, inc.

Steinmo, Sven, Kathleen Thelen, Frank Longstreth. (1992). **Structuring Politics: Historical Institutionalism in Comparative Analysis**, Cambridge University Press, p11.

Taliaferro, Jeffrey. (2006). *State Building for Future War: Neoclassical Realism and the Resource Extractive State*, **Security Studies**, 15 (3): 464-95.

Walt, Stephen and John Mearsheimer. (2007). **The Israel Lobby and US Foreign Policy**, New York, NY: Farrar, Strauss and Giroux.

Watanabe, Paul. (1984). **Ethnic Groups, Congress, and American Foreign Policy: The Politics of the Turkish Arms Embargo**, Westport, CT: Greenwood Press.

Weintraub, Sidney. (2009). *Issues in International Political Economy Looking Inward in an Age of Globalization*, **Center for International Strategic Studies**, 112.

Zakaria, Fareed. (1998). **From Wealth to Power: The Unusual Origins of America's World Role**, Princeton, NJ: Princeton University Press.

Zakaria, Fareed. (1993). *The Clash of Civilizations?*, **Foreign Affairs**, 72 (3): 22-49.

Zakaria, Fareed. (1987). **The Origins of Alliances**, New York, NY: Cornell University Press.

Zakaria, Fareed. (2000). *Two Cheers for Clinton's Foreign Policy*, **Foreign Affairs**, 79 (2): 63-79.